

رفتار دولت و روحانیون با پیروان باب و بهاء، برحسب شرایط زمان و مکان و اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی مملکت فرق می‌کرده است. ادوارد براون در کتاب خود، صحنه‌هایی از قتل بابیها را در اراک نشان می‌دهد، از جمله می‌نویسد: در منزل حاجی آقا محسن عراقی درحالی که ملا ابراهیم با حاجی آقا محسن، مشغول گفتگو بود، حاجی سید محمد باقر مجتهد سلطان آبادی سر می‌رسد و کاردی را که زیر قبای خود پنهان کرده بود بیرون می‌آورد و ملا ابراهیم را در زیر ضربات کارد، از پا درمی‌آورد. در این موقع ملا محمدعلی غفلتاً وارد می‌شود او نیز به همین سرنوشت مبتلا می‌شود. بعد ناصرالدوله با استفاده از اطلاعاتی که ملاعلی جاسوس در اختیار او می‌گذارد عده زیادی از بابیها و کسانی را که مظنون بودند دستگیر می‌کند و آنها را در زیرزمین مرطوبی با گند و زنجیر زندانی می‌کند.

در شب دوم، فغل زندان را باز می‌کنند و با فانوس وارد می‌شوند «جلاد گفت ما آمده‌ایم که بابیها را به قتل برسانیم و به فراشها گفت، شروع به کار کنید... میرغضب در مقابل نفر اول و دوم گذشت و در مقابل نفر سوم، موسوم به ملامحمد (نخود بریز کاشان) توقف کرد، و درحالی که دو پای او مفید به گند و دو دستش در زنجیر بود دهانش را باز کرد و بعد دستمالی را به شکل گلوله درآورد و در گلوی او فرو نمود و بعد چوب باریکی را روی دستمال گذاشت و با يك چکش، مانند اینکه میخی را می‌کوبند روی چوب کوبید تا اینکه فشار چوب دستمال را وارد گلو و در سینه استاد محمد نخودبریز کرد. استاد محمد به اندازه يك یا دقیقه با دهان باز و رنگ سیاه و چشمهای از حدقه درآمده مبارزه کرد ولی بعد به پشت افتاد و یکی از شاگردان جلاد روی صورت او نشست تا آنکه به کلی فوت کرد» بعد کربلایی حیدر پوستین‌دوز و چند نفر دیگر را به همین طرز قبیح کشتند «... بعد زنده و مرده را که همه به يك گند اتصال داشتیم و نمی‌توانستیم تکان بخوریم به حال خود در تاریکی گذاشتند... در بین ما يك پینه‌دوز قوزی بود که در تمام مدت کشتار حتی رنگ صورت او تغییر نکرد و مرتباً به مناسبت حال و آن منظره‌های مخوف شعر می‌خواند و یا از کتابهای مقدس آیاتی را تلاوت می‌کرد و هنگامی که جلاد دهان رفقای ما را باز می‌کرد تا دستمال را وارد گلوی آنها کند می‌گفت به به... اینجا بهشت و سرزمین وصال عاشق و معشوق است، خوشا به حال ما که اکنون از این دنیا می‌رویم... صحبت او تا اندازه‌ی از وحشت ما می‌کاست و بعد از آنکه جلاد و شاگردها و همکاران او رفتند، پینه‌دوز با حرارت زیادتری صحبت می‌کرد و می‌گفت بیاید که ما یکدیگر را به قتل برسانیم من زگی را می‌شناسم که در پشت گردن واقع شده و هرگاه او را فشار بدهید،

بدون هیچ درد و رنج انسان جان می دهد. بیایید که ما یکدیگر را به قتل برسانیم زیرا  
کشته شدن به دست دوست بهتر از مقتول شدن به دست دشمن است، و ما با زحمت زیاد  
او را قانع کردیم که از نقشه خود صرف نظر نماید.»<sup>۳</sup>



### رادمردان مبارز در طول تاریخ

«بررسی جنبشهای انقلابی در ایران نشان می‌دهد که کشور ما از جهت سنن قیام خلق و نبرد بی‌امان آنها علیه غاصبان بیگانه و ستمگران آشنا، از جهت رزمهای طبقاتی سخت و خونین و از جهت عرضه داشتن پیشوایان به حد افسانه‌انگیزی متهور و جانناز، بسیار غنی است و شاید از این جهت تعداد اندکی از کشورهای جهان، با وی همانندند. مردمی غیور و حق‌طلب و مغرور و پاکباز، در این سرزمین ماندها، مزدکها، ابومسلم‌ها، بابکها، مازیارها، المقنع‌ها، استادسیسها، صاحب‌الرنجها، دلاوران اسماعیلی و قرمطی، دراویش و شیعیان انقلابی، پیشوایان جنبشهای حروفی و نقطوی و بابی، مجاهدان راه مشروطه و آزادی، مبارزان جنگل و قهرمانان توده‌ای را پرورده‌اند، اگر سرایای این تاریخ خونین و پرشور و هیاهو، بررسی شود، و چنانکه شایسته است برنسل بالنده عرضه گردد، در آنان می‌تواند شور و غروری شگرف را برانگیزد، و اراده و اندیشه خلاق آنها را برای گشودن دزهای نوین تاریخ ده چندان سازد.»<sup>۱</sup>

عقیده‌آزاداندیشان  
ایران و جهان اسلامی  
هر نوع تعصبی به سختی مخالف بودند. حلاج بیضاوی، صوفی نامدار، چون شنید که مسلمانی به يك نفر یهودی می‌گوید:  
«ای سگ یهودی» سخت بر آنست و به مسلمان متعصب گفت: تمام ادیان از جانب يك خداست، و آئین یهودی و نصرانی و مسلمانی، اگر در فروع اختلافی دارند، اصل و منظور همه آنها یکی است.  
خیام که مردی شکاک و مادی بود می‌گفت:

۱. مدخل و بستگفتاری بر جنبش بابیان، (به اختصار).

قومی متفکرند اندر زو دین قومی به گمان فتاده در راه یقین  
 می ترسم از آنکه بانگ آید روزی کای بی خیران راه نه آنست نه این  
 ناصر خسرو علوی نیز، به جنگها و اختلافات مذهبی به دیده انتقاد می نگرد و  
 خطاب به مردم متعصب می گوید:

فخر تو چیست، بنگر بر ترسا از سر هوس برون کن و سودا را  
 تو مؤمنی گرفته محمد را او کافر و گزیده مسیحا را  
 ایشان پیامبران و رفیقانند تو دشمنی به بی‌هده ترسا را  
 مردان متلون و بی ایمان نیز مورد نکوهش این شاعر پژوهنده قرار گرفته اند.  
 بر مذهب و بر رای میزبانی بر خویشتن از ناکسی و نالی  
 با باد جنوبی شوی جنوبی با باد شمالی شوی شمالی

### وسعت نظر خداوندان تصوف

نظریه عرفا در همان روزگاری که مردم متعصب، بر سر اختلاف در اصول و فروع مذهبی به جان یکدیگر می افتادند و خونها می ریختند، خداوندان تصوف و عرفان ایران می گفتند: *الطرق إلى الله بقدر أنفس الخلاق*. و با این بیان به کوتاه بینان می گفتند از تعصب در گذرید و راه رفق و مدارا پیش گیرید، که راه وصول به حق، یکی دو تا نیست بلکه به اندازه نفوس بشری است.  
 در «تذکره الاولیاء» از قول ابوالحسن نوری چنین می خوانیم: «تصوف آزادی است و جوانمردی و ترک تکلف و سخاوت...»<sup>۱</sup>

وقتی که حسن بن منصور حلاج را از روی تعصب و نادانی «بر دار کردند و بکشتند، «شیلی» او را به خواب دید گفت: حق، با تو چه کرد؟ گفت مرا فرود آورد؟ گفت: فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر. گفت با این خلق چه کرد؟ گفت هر دو گروه را بیمارزد، هم آن را که بر من شفقت برد مرا بدانست از جهت آن بر من شفقت نمود، و آن را که با من عداوت کرد مرا ندانست از بهر آن با من عداوت کرد، پس هر دو گروه

معذور گشتند...»<sup>۱</sup>

مولوی دشمن  
تعصب و جمود بود

مولوی عاشق و شیفته حقیقت بود و به کلیه ادیان و مذاهب جهان، به دیده رفق و مدارا می نگرست. او سختگیری و تعصب را نشانه «خامی» می شمرد و معرفت و حقیقت را در گرو دین و آیین معینی نمی دانست. او در حکایت موسی و شیبان و قصه لمس فیل و دیگر داستانها و حکایات، نشان داد که با جنگهای تعصب آمیز مذهبی به سختی مخالف است. و یکبار گفت «من با ۷۳ مذهب یکی ام». این مطلب را به سراج الدین قونوی گفتند او که مردی مغرض و متعصب بود «یکی از نزدیکان خود را بفرستاد که بر سر جمع، از مولانا بپرس که تو چنین گفته‌ای اگر اقرار کنی، او را دشنام بده و برنجان. آن کس بیامد و برملا سوال کرد که شما چنین گفته‌اید که من با هفتاد و سه ملت یکی ام؟ گفت گفته‌ام، آنکس زبان گشاد و دشنام و سفاهت آغاز کرد. مولانا بخندید و گفت با این نیز که تو می گویی یکی ام.»<sup>۲</sup>

مولوی می گفت پیشوایان ادیان و مذاهب مختلف، با وجود اختلاف مسلک، جملگی هدف واحدی دارند و آن وصول به حقیقت و تأمین سعادت و خوشبختی بشر است:

هر نبی و هر ولی را مسلکی است  
چون که بیرنگی اسیر رنگ شد  
چون به بیرنگی رسی کان داشتی  
مولوی در موارد مختلف و با عبارات گوناگون بشریت را از خامی و تعصب برحذر داشته و گفته است:

از نظر گاهست ای مغز وجود  
این جهان همچون درخت است ای کرام  
اختلاف مؤمن و کفر و جهود  
ما بر او چون میوه‌های نیم‌خام

سخت گیرد خامها مر شاخ را  
چون بیخت و گشت شیرین لب گران  
زانکه در خامی نشاید کاخ را  
سست گیرد شاخها را بعد از آن  
تا جنینی کار خون‌آشامی است

۱. شرح تصوف، ص ۲۲.

۲. از نفعات الانس جامی.

دین و کفر : به نظر ملائی رومی «دین بی وجود کفر ممکن نیست، زیرا دین، ترک کفر است، پس کفری نباید که ترک او توان کرد، پس هر دو يك چیزند، چون این بی آن نیست و آن بی این نیست... و خالقشان یکی باشد...»<sup>۱</sup>

هر در که زدم صاحب آن خانه تویی تو هر جا که روم پرتو کاشانه تویی تو  
در می‌کده در دیر که جانانه تویی تو مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو  
مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه

حافظ و ماکسیم گورکی یکی از غزلیات دلنشین خود، خطاب به زاهدان ریاکار گفت:

... عیب‌رندان مکن ای زاهد پاکیزه‌سرشت که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت  
من اگر نیکم اگر بد، تو برو خود را باش هر کسی آن دژود عاقبت کار که کشت  
قرنها بعد ماکسیم گورکی نویسنده نامدار شوروی گفتار حافظ را با بیانی دیگر تفسیر کرد  
و گفت: «انسان، چه معتقد به مذهب باشد یا نباشد، مربوط به خودش است، انسان آزاد  
است و خودش حسابش را پس خواهد داد، می‌خواهد ایمان داشته باشد می‌خواهد ایمان  
نداشته باشد... هر فکری می‌خواهد بکند، انسان حسابش را خودش پس می‌دهد، برای  
همین هم آزاد است... انسان نه تویی، نه من، نه آنها، انسان تویی و منم و تمام آنها و آن  
پیرمرد و ناپلئون و محمد و تمام اولیها و تمام آخریها... همه در انسان است و همه برای  
انسان است. تنها چیزی که وجود دارد انسان است و مابقی همه چیزهایی است که دست  
انسان ساخته یا مغز انسان... انسان! تو باید به انسان، احترام بگذاری، نه اینکه بر او  
رحم داشته باشی و دلت برایش بسوزد... با ترحم، او را خفیف و حقیر می‌کنی... تو باید  
او را محترم بشماری...»<sup>۲</sup>

تحدید عقاید و افکار به نظر برتراند راسل «این فکر که جز يك دین همه ادیان باطلند  
و خداوند بُت پرستان را مجازات می‌کند سخنی است که پیامبران  
بنی اسرائیل آورده‌اند» فی‌الجمله این پیامبران احساسات ملی بسیار تند داشتند و  
انتظار روزی را می‌کشیدند که خداوند همه مردم غیریهودی را نیست و نابود کند...»<sup>۳</sup>

۱. فیه مافیة، ص ۲۰۷.

۲. از نمایشنامه اعماق اجتماع، به نقل از کتاب آزادی و حیثیت انسانی، گردآوری جمال‌زاده، ص ۸۷.

۳. تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریا بندری، ص ۵۱۵.

گفتار ولتر  
ولتر نویسنده و متفکر عالیقدر فرانسوی، برای نشان دادن مقام و ارزش آزادی می‌گوید: «... من با این حرفی که تو می‌زنی مخالفم، ولی حاضرم جان خود را فدا کنم تا تو حق داشته باشی آن حرف را بزنی.»  
جوهر لعل نهر، سیاستمدار و متفکر نامدار هندوستان، شرط تمدن را خویشترداری و احترام به حیثیت و عقاید دیگران می‌داند، و در مقام تعریف و توصیف تمدن و فرهنگ بشری می‌گوید:

«بسیار دشوار است که معنی صحیحی برای تمدن و فرهنگ بیان کنم، و من نمی‌خواهم چنین کاری بکنم. اما در میان تمام چیزهای مختلفی که فرهنگ، شامل آن می‌گردد، مسلماً خویشترداری، محدود ساختن خودخواهیهای شخصی، و ملاحظه دیگران، یکی از مهمترین چیزهاست. اگر کسی فاقد این خویشترداری است و خودخواهی خویشترداری را محدود نمی‌سازد و ملاحظه و احترام دیگران را ندارد، می‌توان به یقین گفت که شخصی بی‌تمدن و بی‌فرهنگ است...»<sup>۱</sup>

تتوع عقاید و معتقدات مذهبی  
حاج سیاح، ضمن ادامه مسافرت خود به جانب سیستان با صاحب‌لی چنین می‌گوید: «... انسان تا دنیا را گردش نکند و بزرق و اقوام عالم را نبیند گمان می‌کند که مثلاً مملکت یا اهل مذهب خودش، در عالم بی‌مانند است. من اقوام بشر را خیلی شبیه یکدیگر یافتم، کشیشان نصرانی، خاخامهای یهود، برهمنان هند و روحانیان یا متصوفه و عرفا و زهاد و راهبان و عوام هر فرقه، شبیه یکدیگرند. هر فرقه، برای رؤسای خود معجزات و کرامات قایل است... عوام ما به هر دلیل که دین خود را حق می‌دانند دیگران نیز مذهب خود را حق می‌شمارند. اجمالاً مؤسس هر مذهب... زحمت کشیده انا... بعضی از روحانیان در هر مذهب، همان اساس حق را مایه عیش و نفوذ و ریاست و کسب مال و جاه گردانیده، هزاران اختلاف و تاویل و بدعت دایر کرده‌اند... من انسان خوب، کسی را دانسته و دیده‌ام که زحمت او به خلق نمی‌رسد و بهتر از او کسی، که نفع او به خلق می‌رسد من یک مرتاضی که چهل سال ترک حیوانی کرد... نیست تر از یک زارع می‌دانم که اجمالاً می‌داند خالقی دارد و کار می‌کند و به کف آن مرتاض، نان می‌نهد، باید اثر وجود مرد را دید...»<sup>۲</sup>

۱. نگاهی به تاریخ جهان پیشین، ص ۹۰.

۲. خاطرات حاج سیاح، ص ۱۴۰.



ادامه تعصبات مذهبی نه تنها در قرون وسطا و قرون جدید، بلکه در قرن هیجدهم و نوزدهم یعنی در همان سالهائی که ملل اروپای غربی با مطالعه در نمودهای گوناگون طبیعی و اجتماعی و به یاری مشاهده و تجربه سعی می‌کردند به حقایق علمی و قوانین طبیعی و اجتماعی و اقتصادی پی ببرند و با کشف مجهولات، از دردها و نارساییها و مشکلات زندگی فردی و اجتماعی خود بکاهند، در بعضی از معالک اسلامی جنگهای مذهبی و مبارزات فتووالها برای کسب قدرت دوام داشت. از جمله ترکان عثمانی به جای درمان دردهای گوناگون داخلی و اجتماعی خود، و مبارزه با جهل و فقر و بیماری، به توسعه طلبی و کشورگشایی در شبه جزیره بالکان یعنی در جهان مسیحیت می‌پرداختند و آرزو داشتند به نام دین و به زور شمشیر، ملل شبه جزیره بالکان را زیر نفوذ سیاسی خود درآورند. در حالی که با دیگر فِرَقِ اسلامی نیز راه عناد و دشمنی پیش گرفته بودند، تا جایی که «به فتوای روحانیون و علمای ترک، کشتن يك ایرانی شیعه در پیشگاه خداوند با قتل هفتاد عیسوی برابر، و ثوابش از آن بیشتر بود...»<sup>۱</sup>

به قول گیبون، مورخ انگلیسی: «بیروان فرقه‌های مذهبی که تحت تعقیب و آزار قرار گرفته باشند، چون به علت ترس و افسردگی و به حکم تنفر، خشمگین، و به واسطه شور و هیجان مذهبی برافروخته و آتشین هستند، ندرتاً می‌توانند واجد آرامش طبع و خونسردی لازم برای تحقیق و کشف حقیقت باشند، یا بدون هیچ تعصبی انگیزه‌های دشمنان خود را درک کنند، خاصه که در این گونه موارد چشم افراد تیزبین و بی‌طرفی که دور از معرکه جدال و حتی ایمن از خطر تعقیب و آزارند، اغلب قادر به تشخیص و تمیز این گونه انگیزه‌ها نیست...»<sup>۲</sup>

در حال حاضر، یعنی در عصر تمدن جدید، پس از آنکه میلیونها نفر از نفوس بشری در طی قرون، در نتیجه تعصبات مذهبی یا عدم تحمل عقاید دیگران، در خاک و خون غلتیدند، سرانجام در اعلامیه حقوق بشر «آزادی مذهب و عقیده به عنوان یکی از حقوق و آزادیها مسلم بشری به رسمیت شناخته شد، و روزولت رئیس جمهور آمریکا، در انتظار روزی بود که آزادیهای چهارگانه زیر یعنی: «آزادی بیان، آزادی مذهب و عقیده، آزاد از نیازمندی، و آزادی از بیم و هراس...»<sup>۳</sup> برای عموم افراد بشر در سراسر جهان

۱. مأخوذ از: زندگی شاه عباس اول، نوشته نصراله فلسفی، ج پنجم.

۲. گیبون، انحطاط و سقوط امپراتوری روم، ترجمه ابوالقاسم طاهری، ص ۲۲۷.

۳. مأخوذ از کتاب: روابط بین‌المللی از قدیم‌الایام تا سازمان ملل متحد، تألیف دکتر متین دفتری، اسناد سابق دانشگاه.

عملی و اجرا گردد. در حالی که امروز باکمال تأسف می‌بینیم که رجال سیاسی و زمامداران آمریکا، مظهر ارتجاع جهانی و یار ستمگران و خصم ستمکشان جهانند. فجایع آمریکا در ویتنام، ایران، عراق، جنوب آفریقا، فلسطین و دیگر کشورها و حمایت علنی او از اسرائیل غاصب، مؤید این معنی است.

### تلاش در راه بیداری مسلمانان

در یکی دو قرن اخیر، فقط عده‌یی از رجال سیاسی ایران نظیر میرزا عیسی قزاقانی یعنی میرزا بزرگ قائم مقام اول و قائم مقام ثانی، (فرزند او)، که وزارت عباس میرزای نایب‌السلطنه را به عهده داشتند. و میرزا تقیخان امیرکبیر، در عهد ناصرالدین‌شاه با جدیت تمام درصدد اصلاح اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ایران برآمدند و با مخالفت شدید شاه و امپریالیسم انگلیس روبرو شدند.

در بین دانشمندان مسلمان نیز مردانی مانند سیدجمال‌الدین اسدآبادی و مرحوم شیخ محمد عبده مصری و سیدعبدالرحمن کواکبی و عده‌یی دیگر، در بیدار کردن مسلمین و روشن ساختن اذهان و افکار عمومی کوشیدند. بیانات و نوشته‌های این مردان بزرگ و مجاهد در افکار ملل مسلمان خاصه دانشمندان و ترقی‌خواهان بسیار مؤثر افتاد. به پیروی از روش آنان، صاحب‌نظران روشن و بیدار دیگری که شاگردان مکتب آن بزرگان بودند، در این راه، به جهاد قلمی برخاستند و افکار و اندیشه‌های اساتید خود را ترویج و تبلیغ نمودند و خود نیز به حکم مقتضیات زمان مطالبی بر آن افزودند. از این گروه نیز شایسته است از سیدمحمد رشیدرضا شاگرد شیخ محمد عبده یاد کنیم که در نشر افکار استادش کوشید.

مَجْلَسَةُ عُسْرَةِ الْوُثْقَى، یادگار جهاد دو دانشمند فقید جهان اسلام، مرحوم سیدجمال‌الدین اسدآبادی و مرحوم شیخ محمد عبده مصری و دو اثر نفیس مرحوم سیدعبدالرحمن کواکبی «ام‌القری» و «طبایع الاستبداد و مصارع الاستعباد» در این زمینه، مورد توجه و عنایت خاص دانشمندان روشنفکر مسلمان بوده است.

شایسته است که نام اقبال لاهوری را که وی نیز در بیداری مسلمانان پاکستان و هند نقشی مهم ایفا کرده است و نام روحانیان عالیقدر جهان تشیع نظیر حجة الاسلام بهبهانی و طباطبائی را که در راه استقرار حکومت قانون و مشروطیت بها خاسته‌اند از یاد نبریم. علاوه بر این، عده‌یی از دانشمندان در اقطار کشورهای اسلامی، طرفدار وحدت مسلمین بوده و هستند چنانکه جمعی از دانشمندان مصر جمعیت «دارالتقريب بين المذاهب

الاسلامیه» را تشکیل داده و در راه نزدیک ساختن مذاهب اسلامی (اعم از شیعه و سنی) به یکدیگر، سعی و تلاش می‌کنند.<sup>۱</sup> و امروز جمهوری اسلامی ایران از این سیاست ضداستعماری که ضامن استقلال و آزادی کشورهای مسلمان، در برابر مداخلات امپریالیسم امریکاست جداً جانبداری و حمایت می‌کند.

## نظری اجمالی به سیر تکاملی علوم و افکار

### در اروپا و جهان مسیحیت

در این کتاب به سیر تفکر و اندیشه‌های فلسفی و علمی در ایران و جهان اسلامی بطور اجمال اشاره کردیم، اکنون با نهایت اختصار سیر افکار و علوم را در جهان مسیحیت مطالعه می‌کنیم:

پیدایش حیات به نظر آی - آپازین، در طول هزاران سال، چه بسیار خیالهای باطل و کودکانه در زمینه پیدایش حیات به خاطر انسان راه یافت، تا سرانجام دریافت که: «بدون علم به قوانین طبیعت، انسان هرگز نمی‌تواند، اندیشه‌ی درستی را جمع به جریان پدید آمدن حیات و سایر پدیده‌های طبیعی، دارا باشد... در دوران سلطه مسیحیت، نظریه ارسطو با تعالیم مسیحیت تلفیق یافت و با افسانه‌ها و خرافات درهم آمیخت... در قرون وسطا دانشمندان برجسته و جهانگردان شایع کردند که «غاز» و «اردک» از بعضی از درختان بوجود می‌آید، و فکر به وجود آمدن پرندگان از نباتات نیز قوت گرفت... کیمیاگران قرون وسطا، خسته از تلاشهای ناکام و بی‌حاصلی خویش، برای تبدیل فلزات به طلا به تئوری خلق الساعه موجودات زنده روی آوردند و بدان شاخ و برگ بسیار دادند. پزشکی و کیمیاگر بزرگ قرن شانزدهم «پاراسلسوس» (Paracelsus)، مشاهدات خود را درباره‌ی خلق الساعه موش، مارماهی، لاک پشت و غیره از آب، باد، کاه و چوب پوسیده شرح داده و گفته بود که از مغز دانه گندم و عرق انسان می‌توان «موش» به وجود آورد. او معتقد بود که اصلی به نام «روح حیات» موجب خلق الساعه موجودات زنده می‌شود... در نیمه دوم قرن هفدهم طبیعی از اهالی

«توسکانی» به نام فرانچسکو ردی (Francesco Redi) نخستین ضربه را بر پیکر تئوری خَلْق السَّاعَةِ حیات زد (۱۶۶۸). او با تجربیات خود ثابت کرد که کرمهایی که روی گوشت تولید می‌شوند نوزاد مگسند و اگر گوشت را در ظرفی سِتْرُون<sup>۱</sup> نهاده با مَلَمَل<sup>۲</sup> بپوشانند، دیگر هیچ کرمی از آن به وجود نمی‌آید. دوست سال بعد لویی پاستور توانست، ضربه نهایی و قطعی را بر این تئوری، یعنی تئوری خَلْق السَّاعَةِ موجودات زنده، وارد سازد... قویترین طرفداران نظریه خَلْق السَّاعَةِ «الهیون» بودند که از کتاب مقدس الهام می‌گرفتند. آنان بر متافیزیک ارسطویی مَثْکِی بودند و از پشتیبانی فلاسفه ایده‌آلیست برخورداری کامل داشتند، بنابر عقیده آنان، ساختمان و سازمان هر موجود زنده دوگانه است، «کالبد» و «روح» و حیات آفریده یک قدرت مطلق ازلی است. تا نیمه اول قرن شانزدهم، علوم طبیعی، دست بسته به بوغهای سه‌گانه خرافات، متافیزیک ارسطویی و سیستم بطلمیوسی مرکزیت زمین، پا در هوا، باقی مانده بود. کوپرنیک با اعلام نظریه مُسْتَدَل خود درباره مرکزیت خورشید و گردش زمین و سیارات دیگر به گرد آن، یکی از زنجیرهای اسارت علوم طبیعی را پاره کرد... در قرن هفدهم کپلر<sup>۳</sup>، گالیله و نیوتن - کار کوپرنیک را به اتمام رسانیدند. زمین از سربر فرمانروایی به پائین کشیده شد و خورشید به مقام شایان خود رسید. ثابت شد که «زمین» مرکز عالم نیست بلکه سیاره‌یی است که هم بر گرد خود و هم بر گرد خورشید می‌گردد و نیز ثابت شد که قوانین مکانیک و قانون جاذبه نیوتن، حاکم بر حرکت اجرام آسمانی است... تنها در قرن نوزدهم بود که با سه کشف بزرگ علمی یعنی تئوری ساختمان سلول... تئوری تکامل چارلز داروین مبتنی بر «انتخاب طبیعی» و بالاخره قانون «تغییر شکل یا بقای انرژی»... علوم طبیعی زنجیرهای اسارت قرون را پاره کردند...»<sup>۴</sup>

آپازین، در پایان کتاب، نتیجه می‌گیرد که: «... تکامل با سرعت بسیار بیشتری ادامه یافته است. تغییرات اساسی در جریان تکامل تدریجی حیات، در عرض صدها یا دهها میلیون سال طول کشیده است، تجدید نظامهای اجتماعی، در طی چند هزار سال یا چند قرن رخ می‌دهند، و ما اکنون می‌توانیم مشاهده کنیم که رویدادها و پیش آمدهای عظیمی در زندگی انسان، حتی در عرض دوره‌های ده ساله روی داده است، ما باید این قانون تکامل را همیشه در تحلیل حوادث گذشته دور، و نیز در پیش‌بینیهای خود درباره آینده به

۱. سِتْرُون یعنی نازا و عقیم و عاری از میکروب.

۲. آ. ای. اپارین حیات، طبیعت و منشا تکامل آن، ترجمه بنی‌طرفی، ص ۴، ۵، ۶ و ۷ (به اختصار).

یاد داشته باشیم...»<sup>۱</sup>

مراحل تکاملی علم «رشته‌های مختلف معلومات بشر و به‌طور کلی علم، دانماً در تغییر و تکامل است و در این امر، مانند تکامل تمام پدیده‌های طبیعت، دو جریان مشخص دیده می‌شود: ۱. تکامل تدریجی، ۲. تکامل انقلابی.

در تمام انواع تکامل و تغییرات، اعم از اینکه قضایا طبیعی باشد، یا اجتماعی یا روحی، هر دو نوع مزبور را می‌توان ملاحظه نمود. در علوم طبیعی مشاهده می‌شود که درجه حرارت يك مایع را می‌توان متدرجاً بالا برده، در ضمن حرارت دادن، در مایع «تغییر کمتی» به ظهور می‌رسد، یعنی عددی که نمایش درجه حرارت است، متدرجاً بالا می‌رود، ولی موقعی می‌رسد که این تغییر کمتی به تغییر کیفی مبدل می‌شود و يك مرتبه مایع، بخار می‌شود. در حالت اول تکامل تدریجی و در حالت ثانی انقلابی است.

در اجتماع، این حالت کاملاً وجود دارد، مثلاً در مهید حکومت‌های فنودالیسم، افکار آزادی سرمایه و سرمایه‌داری به تدریج تولید شده و نمو می‌کند، ولی پس از سیر تکامل تدریجی و يك سلسله تغییرات کمتی: «وضع شدن بعضی قوانین به نفع آزادی مزبور، و تنظیم مقرراتی برای محدود کردن قدرت استبدادی فنودالها و سلاطین». يك دفعه تغییر ناگهانی روی می‌دهد و شکل اجتماع در دست انقلاب تغییر می‌نماید و حکومت‌های سرمایه‌داری (بورژوازی) به وجود می‌آید. چنانکه پس از پیروزی انقلاب کبیر فرانسه کلیه مقررات و نظامات دست و پا گیر فنودالیسم بر افتاد و نظام بورژوازی و اصول آزادی و دموکراسی مستقر گردید. و دیری نگذشت که این نظام به دیگر کشورهای اروپایی و آسیایی راه یافت.

در پسیکولوژی و علوم دیگر، این حالت را می‌توان ملاحظه نمود. در تاریخ هر علم می‌توان سه دوره تکامل تدریجی که فاصله بین آنها يك تکامل انقلابی است تشخیص داد. الف. دوره حکایتی: هر علم دارای يك دوره حکایتی است، یعنی مبانی آن فقط جسته و گریخته به شکل حکایات بیان می‌شود. مثلاً در مراحل اولیه تمدن، بشر معتقد بود که امراض، توسط روح‌های پلید، که هنگام شب وارد منازل می‌شوند، تولید می‌شود، علم جدید که پیدایش امراض را به موجودات زنده کوچک یعنی (میکروب) منسوب می‌کند، نظریات قبلی را نسخ می‌کند.

ب. دوره منطقی یا علمی - این دوره در تاریخ بشر، با تمدن شهرهای آسیای صغیر

و یونان شروع می‌شود. طالس ملطی که پدر فلسفه (ابوالفلسفه) نامیده می‌شود، اصول عقاید علمی را، بر تفکر و استدلال و علت و معلول می‌گذارد، این طریقه به تدریج نمو می‌کند، و در فلسفه هراکلیت، میان‌ی و اصولی را ملاحظه می‌نمائیم که فقط منطق و استدلال را با ملاحظه جریان قضایا در تفکرات، معمول می‌کند. چنانکه می‌گوید: «در يك رودخانه نمی‌توان دو دفعه داخل شد.» و با این بیان تغییر دائمی پدیده‌های گوناگون را توضیح می‌دهد.

دوره منطقی، تمام قرون قدیم و قرون وسطا را شامل می‌شود، در طول این مدت، تکامل تدریجی است. در قرون جدید که در اجتماع، تقسیم کار، نمو زیادی پیدا می‌کند، علم نیز به شعب مختلف تقسیم می‌گردد.

در فاصله بین قرون جدید و معاصر که در اجتماعات بشر، انقلابات شدیدی، به ظهور رسیده است، علم نیز تغییرات ناگهانی می‌کند، و دوره سوم علم ظاهر می‌شود. <sup>۱</sup>

ج. دوره تجربه - در دوره دوم، بشر به تفکر منطقی قناعت می‌کرد، و مشاهده و تجربه در کار نبود. راجع به خلقت عالم و عنصر بودن آب، آتش و خاک و باد، در دوره اسکولاستیک بحث می‌شد ولی چون تجربه در کار نبود، منطق هم در درجه دوم قرار می‌گرفت. محاوره و مغالطه و گفتگو و بحث رواج داشت. شروع دوره مشاهده و تجربه، مانند کلیه تغییرات انقلابی و ناگهانی با يك سلسله اشکالات مواجه می‌شود. «کوپرنیک» به آسانی نتوانست در مقابل معتقدات کهن، عقیده خود را اظهار کند و مدت ۱۲ سال آن را پنهان نگهداشت. «گالیله» مجبور شد، در مقابل پاپ زانو به زمین زده و در باب عقیده خود راجع به حرکت زمین، استغفار کند. جوردانو برونو، که این احتیاط را به خرج نداد، در آتش غضب پاپ سوخت، ولی همین شعله، فصل مشترک دو دوره مشخص، یعنی مظهر تکامل ناگهانی و انقلابی بود. بالاخره پس از این فداکاریها، دوره سوم شروع شد، و تکان شدیدی در پیشرفت علم به ظهور رسید، به طوری که قرن هیجده و نوزده و بیست را باید دوره تجربه در تاریخ زندگی بشر دانست...

در نتیجه توأم شدن تجربه با تفکر علمی و کامل شدن منطق و ظهور استدلال عقلی بشر امروزی موفق شده است قضایای طبیعت را پیش بینی کند. <sup>۱</sup>